

برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)



## پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و چهل و هفتم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۸۲ گنج حضور، بخش اول

گر همی خواهی سلامت از ضرر  
چشم زاوّل بند و پایان را نگر

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

اگر می خواهی از ضرر و زیانی که فکر و عمل برحسب من ذهنی به تو می زند در امان بمانی، من ذهنی را جدی نگیر، به دیگران واکنش نشان نده و تمرکزت را روی خودت بگذار. بدان که در ابتدا به عنوان امتداد خدا وارد جهانِ همانیدگی ها شده ای؛ پس با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، چشمت را بر این جهان و همانیدگی ها ببند و به پایانِ راه که زنده شدن به بی نهایت و ابدیت خداوند است بنگر.

بازگو آنچه بگفتی که فراموشم شد  
سَلِّمَ اللّٰهُ عَلَیْکَ، اِی مَه و مَه پارهٔ ما

—مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۱۶۹  
—سَلِّمَ اللّٰهُ عَلَیْکَ: سلام خدا بر تو باد. خدا بر تو درود فرستاد.  
—مه پاره: کنایه از زیبارو

خدایا، دوباره آنچه را که در روز آلت به من گفتم بگو، چرا که من آن را در مسیر طولانی تبدیل از جماد به نبات و حیوان و سپس ذهن فراموش کرده‌ام. می‌خواهم دوباره به یادم بیاوری که انسان، عاشق فطرت خویش و از جنس خداست پس نباید عاشق جسم باشد. درود من بر تو ای هشیاری، ای مه و مه پارهٔ ما، من به‌عنوان امتداد خدا و آلت و ذات اصلی‌ام، دوباره حس کردم در این لحظه از جنس تو هستم و جنسیت تو را در خودم تثبیت کردم.

نکته ۱: ما نمی‌توانیم درود جسم را به خداوند بفرستیم و باید از جنس او باشیم تا درود فرستادن میسر شود.

نکته ۲: مه‌پاره یا ماه، یا خود خداوند است یا کسی مانند مولانا است که واقعاً به خداوند زنده شده است.

قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۷۲  
«وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ.»

«و پروردگار تو از پشت بنی‌آدم فرزندان‌شان را بیرون آورد. و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می‌دهیم. تا در روز قیامت نگوید که ما از آن بی‌خبر بودیم.»

سَلَّمَ اللّٰهُ عَلَیْكَ، اِیْ هَمَّهٖ اَیَّامِ تُو خَوْش  
سَلَّمَ اللّٰهُ عَلَیْكَ، اِیْ دَمِ یُحِیِّی الْمَوْتِی

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۹  
—یُحِیِّی الْمَوْتِی: زنده می کند مردگان را، برگرفته از آیات قرآن کریم.

«سلام و درود خدا بر تو» ای هشیاری حضور که لحظه به لحظه من از تو خوش می شود، زیرا دارم از جنس تو می شوم. «سلام و درود خدا بر تو» ای دم زنده کننده زندگی که مرده من ذهنی مرا زنده می کنی.

نکته: ما امتداد خدا و از جنس او هستیم و برای ناظر خود شدن، لازم نیست با ذهن به جست و جوی خودمان پردازیم، بلکه فقط باید ذهن را به مرکزمان نیاوریم، و فضا را باز و مرکزمان را عدم کنیم.

قرآن کریم، سوره حج (۲۲)، آیه ۶  
-«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنََّّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»  
«و این‌ها دلیل بر آن است که خدا حق است، مردگان را زنده می‌سازد و بر هر کاری تواناست.»  
قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۹

-«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۚ قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»  
«آیا جز خدا را به دوستی گرفتند؟ دوست حقیقی خداست. و اوست که مردگان را زنده می‌کند، و اوست که بر هر کاری تواناست.»



قرآن کریم، سورهٔ علق (۹۶)، آیهٔ ۱۵  
- «كَلَّا لَئِن لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفَعَا بِالنَّاصِيَةِ.»  
«حقا، که اگر باز نایستد موی پیش سرش را می گیریم و می کشیم.»

قرآن کریم، سورهٔ فتح (۴۸)، آیهٔ ۲۷  
- «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسِكُمْ  
وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا.»

«خدا رؤیای پیامبرش را به صدق پیوست که گفته بود: اگر خدا بخواهد، ایمن، گروهی سر تراشیده و  
گروهی موی کوتاه کرده، بی هیچ بیمی به مسجد الحرام داخل می شوید. او چیزها می دانست که شما  
نمی دانستید. و جز آن در همین نزدیکی فتحی نصیب شما کرده بود.»

تو خوش و خوبی و کانِ هر خوشی  
تو چرا خود منتِ باده گشی؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۳

ای انسان، تو در ذاتِ خود به صورت مرکز عدم و فضای گشوده شده حالت خوب است و خوش و زیبا هستی، به طوری که معدن همه شادی‌ها درون توست. پس چرا از چیزهای بیرونی که ذهنت نشان می‌دهد و با آن‌ها همانیده هستی، شراب می‌خواهی و منت می‌گشی؟

تاجِ گرمناست بر فرقِ سرت  
طوقِ اعطیناکِ اویزِ برت

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴

خداوند تاج پادشاهی و کرامت الهی را [که زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت خودش است] بر فرق سرت گذاشته و گردن‌بند عطا‌های ربّانی و خیر و برکت فراوانش را بر سینه‌ات اویزان کرده‌است [تا بتوانی در این لحظه که قیامت است به گذشته و آینده نروی و شاهد خودت باشی]. خدا تو را گرمی داشته و می‌خواهد در تو به خودش زنده شود و مرکزت را عدم کند.

جوهرست انسان و چرخ او را عَرَض  
جمله فرع و پایه‌اند و او غَرَض

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۵

انسان جوهر بوده و از جنس خدائیت است، اما بدن و فکر و حال من‌ذهنی‌اش که چیزهای گردنده هستند و مدام در تغییر و چرخشند عَرَض هستند؛ درواقع این‌ها فرع و پایه‌اند و برای رسیدن به غَرَض و مقصود اصلی آفرینش انسان که زنده‌شدن به بی‌نهایت خداست، ساخته و پرداخته شده‌اند.

نکته: یکی از ضررهایی که ما در من‌ذهنی به خودمان می‌زنیم این است که بدنمان را خراب می‌کنیم، درحالی‌که با عشق و فضای گشوده‌شده، حتی بدنمان هم سالم می‌ماند.

نه تو أَعْطَيْنَاكَ كَوْثَرَ خَوَانِدَه‌اى  
پس چرا خشكى و تشنه مانده‌اى؟  
-مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بيت ۱۲۳۲

مگر تو آیه «كوثر را به تو عطا كرديم.» نخوانده‌اى؟ [كه نشان مى‌دهد خداوند بى‌نهایت فراوانى اش را به ما عطا کرده]، پس چرا در خشكى و تشنگىِ ذهن گیر افتاده‌اى [و این قدر با من ذهنى‌ات تنگ‌نظر و خسیس هستی؟]

نکته: اگر فضا را باز کنیم و سلامتی، موفقیت و خوشبختی را به دیگران روا بداریم، به خودمان هم روا داشته‌ایم.

قرآن کریم، سورهٔ كوثر (۱۰۸)، آیهٔ ۱  
-«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ.» «ما كوثر را به تو عطا كرديم.»

یا مگر فرعونى و کوثر چو نیل  
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل

–مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳  
–علیل: بیمار، مریض، رنجور، دردمند

یا شاید تو ای بیمار دل، مانند فرعون دارای من‌ذهنی هستی [و از مرکز جسمی شادی و خوشبختی  
می‌خواهی،] که کوثر و بی‌نهایت فراوانی خدا برای تو که معدن زیبایی و شادی هستی، مانند رود نیل،  
خونین و ناگوار شده‌است.

نکته ۱: برای انسان من ذهنی هر آبی که خداوند می دهد زهرمار و خون می شود، اما کسی که فضا را باز می کند و درست جست و جو می کند، در این صورت آبی که هر لحظه از آن ور می آید، برایش آب حیات می شود.

نکته ۲: هیچ انسانی نیست که خداوند بی نهایت فراوانی اش را به او نداده باشد، اما بیشتر انسان ها خودشان با انقباض و تنگ نظری این نعمت را خراب می کنند.

نکته ۳: هر چه من ذهنی قوی تر و همانیدگی سخت تر می شود، دردمان نیز زیادتر می شود و دچار جهل می شویم و همواره حرص و شهوت همانیدگی ها را در دل داریم.

جهدِ فرعونى چو بى توفيق بود  
هرچه او مى دوخت، آن تفتيق بود

—مولوى، مثنوى، دفتر سوم، بيت ۸۴۰

از آن جا که جهدِ فرعونى يعنى تلاش با عقل من ذهنى و مرکز جسمى، امرى بى توفيق و بى حاصل است و هر کارى کند ايجاد درد خواهد کرد، پس هرچه را انسان همانیده با ذهنش بدوزد [مثل روابط با ديگران و نگهدارى از تن و روان]، درنهایت توسط «قضا و کُنْ فکان» شکافته شده و از بين مى رود.



گر بروید، ور بریزد صد گیاه  
عاقبت برروید آن کشته‌اله

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷

اگر در مرکز انسان هزاران گیاه همانیدگی که او با هشیاری جسمی کاشته‌است، رشد کرده و به ثمر برسند و یا خشک شده و فروبریزند، سرانجام آن هشیاری خالص که خداوند روز آلت در وجود او کاشته‌است خواهد روید، یعنی انسان به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده خواهد شد.

نکته: ما فطرتاً عاشق ذات خودمان و «خداگرا» هستیم، نه «جسم‌گرا».

کشتِ نو کارید بر کشتِ نخست  
این دوم فانیست و آن اول درست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۸

اگر انسان بر روی کشت اولیه که خداوند در روز آلت به عنوان هشیاری خالص در وجود او کاشته است، کشت جدید یا تخم همانیدگی با چیزهای آفل را بکارد، بدانید که این تخم ثانویه گذرا و از بین رفتنی است، ولی آن کشت اول درست بوده و بدون آسیب خواهد رویید.

کشتِ اوّل کامل و بُگزیده است  
تخمِ ثانی فاسد و پوسیده است

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۹

کشت اول یا همان هشیاری خالص ما که از جنس زندگی است کامل و برگزیده است، یعنی ریشه در خاک زندگی دارد و لزومی ندارد چیزی از بیرون به آن اضافه شود تا بهتر گردد. ولی تخم ثانی یا همانیدگی‌های ما که بر حسب هشیاری جسمی کاشته‌ایم، فاسد و پوسیده است و راه به جایی نمی‌برد.

نکته: بیشتر جست‌وجوی ما در این جهان این است که چطور باید خداوند را در خودمان پیدا و کامل کنیم و این غلط است.

افکن این تدبیر خود را پیش دوست  
گرچه تدبیرت هم از تدبیر اوست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۰

این تدبیر من‌ذهنی را با عدم کردن مرکزت و فضاگشایی، پیش پای زندگی بیفکن و دست از آن بردار.  
گرچه هر تدبیری که می‌اندیشی باز هم از تدبیر و تقدیر زندگی است و توسط او درست می‌شود.

کار آن دارد که حقّ افراشته‌ست  
آخر آن روید که اول کاشته‌ست

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۱

کاری اعتبار دارد که دست زندگی آن را به وجود آورده است. هرچقدر هم که تخم همانیدگی کاشته باشیم، عاقبت آن چیزی خواهد روید که از اول دست خدا کاشته و همان مرکز عدم ماست.

نکته ۱: هرچه بیشتر اجازه دهیم که «قضا و کُنْ فَکَانَ» کار کند و هرچه بیشتر مرکزمان عدم شود، جست‌وجوی ما درست‌تر و نتیجه‌بخش‌تر است، زیرا خرد زندگی به فکر و عملمان می‌ریزد.

نکته ۲: ما با سرکشی و جهل من‌ذهنی قادر به اداره جهان نیستیم. اتفاقاتی مانند شیوع کرونا نشان داد چقدر یکی هستیم و به کمک هم احتیاج داریم و هرگز نباید این را فراموش کنیم.

هرچه کاری، از برای او بکار  
چون اسیر دوستی ای دوستدار

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۶۲

هر کاری می‌کنی باید با فضاگشایی و مرکز عدم و به‌منظور یکی شدن با خدا انجام دهی؛ زیرا تو به‌عنوان  
هشیاری خدایی عاشق و دوستدار و اسیر خدا هستی و به ذات او تعلق داری و چیز دیگری نمی‌توانی  
باشی.

اول و آخر تویی ما در میان  
هیچ هیچی که نیاید در بیان

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۰۱

خدایا، اول و آخر تو هستی. قبل از این که وارد این جهان شویم تو بودی و وقتی از ذهن بیرون برویم تبدیل به تو خواهیم شد. [ما امتداد تو هستیم که ابتدا به صورت هشیاری بی فرم به این جهان آمده ایم و در آخر نیز باید از ذهن و همانیدگی‌ها آزاد شده و به بی‌نهایت و ابدیت تو زنده شویم.] در این میان به عنوان من ذهنی، هیچ هیچی هستیم که ارزش بیان ندارد.



چشمِ او مانده‌ست در جویِ روان  
بی‌خبر از ذوقِ آبِ آسمان

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۵

کسی که من‌ذهنی دارد چشمش را به سلسلهٔ افکاری دوخته که در این لحظه مانند جوی روان به‌صورت فکر بعد از فکر از ذهنش می‌گذرند، چراکه طعم آب زندگی را که از آسمان گشوده‌شدهٔ درون و مرکز عدم می‌آید، نچشیده و از آن بی‌خبر است.

مَرَكِبْ هَمَّتْ سَوِي اسباب راند  
از مُسَبِّبٍ لاجَرَمٍ محروم ماند

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۶

چون من ذهنی تلاش و کوشش خود را صرف سبب‌سازیِ ذهن و یافتن علت و معلول‌ها می‌کند و همهٔ حواسش به اتفاق این لحظه است تا آن را مبنای زندگی خود قرار دهد، بنابراین با فضا‌بندی از مُسَبِّبِ الْأَسْبَابِ یعنی خداوندی که به وجود آورندهٔ آن اتفاق است، محروم می‌ماند.

آن که بیند او مُسَبِّب را عیان  
گی نهد دل بر سبب‌های جهان؟

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۷۸۷

کسی که با فضاگشایی مُسَبِّبُ الْأَسْبَاب یعنی خداوند را آشکارا ببیند و به او زنده شود، چگونه ممکن است  
به سبب‌های این جهانی و توهمی ذهن یعنی همانیدگی‌ها دل ببندد؟

تو ز طفلی چون سببها دیده‌ای  
در سبب از جهل برچفسیده‌ای

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۳

–چفسیده‌ای: چسبیده‌ای

–چفسیدن: چسبیدن

ای انسان، تو از کودکی بر اثر خامی و ناپختگی، به جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، به سببها و وضعیت‌هایی که ذهن نشان می‌دهد توجه کرده و من‌ذهنی تشکیل داده‌ای، به همین دلیل در این لحظه از روی جهل و نادانی من‌ذهنی، به سبب‌سازیِ ذهن چسبیده‌ای و نمی‌توانی از ذهن خارج شوی.

نکته ۱: سبب‌سازی در ذهن در مورد حقایق علمی و قوانین فیزیکی کار می‌کند، اما در مورد جست‌وجوی خداوند و کارهای معنوی و عشقی نمی‌توان با سبب‌سازی در ذهن به جایی رسید.

نکته ۲: از ابتدای کودکی به ما یاد داده‌اند برحسب سبب‌سازی فکر کنیم و چیزهای جسمی را که ذهنمان نشان می‌دهد به مرکزمان بیاوریم، درحالی‌که فقط باید از جنس اصلمان بشویم تا از ایجاد درد برای خودمان و دیگران مصون بمانیم.

با سبب‌ها از مُسَبِّبِ غافلی  
سویِ این روپوش‌ها زان مایلی

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۴

تو به دلیل توجه به اسباب ظاهری که ذهن نشان می‌دهد، از خداوند که مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ است و با فضاگشایی تو خودش را نشان می‌دهد، غافل مانده‌ای. آن اسباب به منزلهٔ حجابی است که این لحظه روی عدم و زندگی را می‌پوشاند و تو به خاطر همانیده شدن با این اسباب به آن‌ها تمایل داری.

نکته: هر چیز ذهنی که به مرکزمان می‌آید و برحسب آن عمل می‌کنیم و تصورمان این است که خوشبختمان می‌کند، درواقع حجاب و روپوشی است که ما مایل به آن هستیم.

چون سببها رفت، بر سر می زنی  
ربنا و ربناها می گنی

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۵

زمانی که سببها یعنی چیزهای آفل و گذرا که ذهن نشان می دهد، با فرمان «قضا و کُن فکان» زندگی از میان رفت و بی مراد شدی، تو بر سر می زنی و خدا خدا می کنی و از او کمک می خواهی.

نکته: مادامی که در سببسازی ذهن باشیم نمی توانیم با دیگر انسان ها بدون مشکل در یک جا زندگی کنیم. این کار سخت بوده و نیازمند آن است که از جنس زندگی باشیم.

ربّ می گوید: برو سوی سبب  
چون ز صنعم یاد کردی؟ ای عجب!

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۶  
—صنع: آفرینش، آفریدن، عمل، کار، نیکی کردن، احسان

خداوند می گوید: «برو به سوی علل و اسباب ظاهری که با ذهن ایجاد کرده‌ای. شگفتا! چطور شد که از  
صنع و آفرینش من یاد کردی؟»

نکته: فضاگشایی معادل روی آوردن به «صنع» است. در نقطهٔ مقابل، فضابندی و انقباض معادل  
سبب‌سازی ذهن است که همیشه پوسیده و کهنه است و اصلاً کار نمی‌کند.



گفت: زین پس من تو را بینم همه  
ننگرم سوی سبب و آن دمدمه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۷  
-دمدمه: شهرت، آوازه، مکر و فریب

آن بنده گفت: «خداوندا، من از این به بعد با فضاکشایی، مرکز را عدم کرده و فقط تو را می بینم و دیگر  
به سوی سبب های ذهنی نمی روم و به مکر و فریب من ذهنی ام گوش نمی کنم.»

گویدش: رُدُّوا لِعَادُوا، کارِ توست  
ای تو اندر توبه و میثاق، سست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۸  
—رُدُّوا لِعَادُوا: اگر آنان به این جهان برگردانده شوند، دوباره به آنچه که از آن نهی شده‌اند، بازگردند.

خداوند به او می‌گوید: «ای کسی که در توبه یعنی بازگشت از ذهن به سوی فضای گشوده‌شده و بله گفتن به اتفاق این لحظه، بسیار توبه‌شکن و سست‌عهد هستی، اگر به تو یاری رسانم و مرکزت را عدم کنم، به محض بازگشت به ذهن، باز مجذوب همان کارها و سبب‌های ذهنی می‌شوی، مرا از یاد می‌بری و پیمان آلت را فراموش می‌کنی.»

نکته: زندگی دل ما را مثل تندباد، پی‌درپی به ذهن می‌برد و به فضای یکتایی برمی‌گرداند و ما در این تغییرات ذهن هیچ اختیاری نداریم، مگر این که همانیدگی‌ها را بیندازیم و به حضور زنده بشویم.

قرآن کریم، سورهٔ انعام (۶)، آیهٔ ۲۸

«بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.»

«بلکه آنچه را که زین پیش پوشیده می‌داشتند بر آنان آشکار شود، و اگر آنان بدین جهان باز آورده شوند، دوباره بدانچه از آن نهی شده‌اند، باز گردند. و البته ایشان اند دروغ‌زنان.»

لیک من آن ننگرم، رحمت کنم  
رحمتم پُر است، بر رحمت تنم

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۵۹

[خداوند می گوید:] ای انسان، من سست عهدی تو را که مرتب به ذهن رفته و مرا فراموش می کنی در نظر نمی گیرم، بلکه رحمت ایزدی را که پیوسته و پُر و کامل است بر جانت می ریزم تا به بی نهایت من زنده شوی.

نکته: این بیت می تواند مشکل بسیاری از ما را حل کند که مرتب می پنداریم به خاطر کارهای بدمان خدا ما را نمی بخشد و تنبیهمان می کند. خداوند به گذشته توهمی ما نگاه نمی کند. او به فضاگشایی ما در این لحظه نگاه می کند و کمک و رحمتش را عطا می نماید.

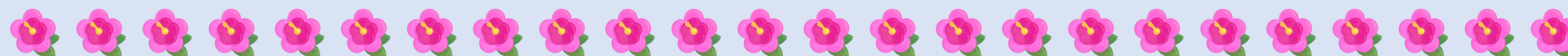
ننگرم عهد بدت، بدهم عطا  
از گرم، این دم چو می خوانی مرا  
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۱۶۰

[خداوند می گوید:] من به عهد بد تو که وفا نمی کنی، تسلیم نمی شوی، اتفاق این لحظه را نمی پذیری و مرا به مرکزت نمی آوری نگاه نمی کنم. اگر این لحظه با فضاگشایی مرا بخوانی، از روی بخشش و گرم بی نهایتم به تو کمک می کنم.

با تشکر:


کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**

